

۱۱۳

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲

۱۵

بازدید شد  
۱۳۸۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

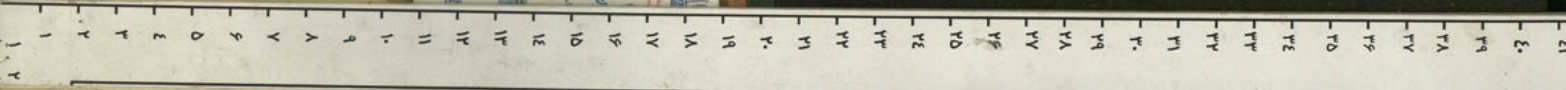
کتاب ۱۲۹۸  
مؤلف  
مترجم  
شماره قفسه ۱۲۷۲۷

جمهوری اسلامی ایران  
شماره ثبت کتاب  
۹۰۲۲۵



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 کتاب: استنباط  
 مؤلف:   
 مترجم:   
 شماره قفسه: ۱۴۷۲۷  
 شماره ثبت: ۱۳۸۷

۱۵



این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 در تاریخ ۱۳۸۷/۰۹/۲۵ ثبت گردید  
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۸۷  
 شماره قفسه: ۱۴۷۲۷



۱۳۸۷  
 ۹/۲۵



*[Handwritten signature]*

۱۳۸۷  
 ۹/۲۵  
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۸۷  
 شماره قفسه: ۱۴۷۲۷



بسم الله الرحمن الرحيم

باین درج وقوع امر اعراضی از نزال کاسی

در روز شنبه نزال کافری از زمین آن بر یک چهارم لابندان رضایانه یادگوش  
 بنزد کاروانین حکم مراد در روزهای اینک طرأف کرد و متفق در بیایع عبیه الله  
 بیعت کرده بخیل مملکت گیری افتاده اند روز عرفی حضرت بردت <sup>دین</sup> دلخواه  
 عجل با مختصر لرزه خاطر چهارم از فرزند شتابید منزه بود حفظه حضرت  
 در روز کافری نزل در برر سلطنت تریز فرستاده دست در اعلی در صدر حقیقت  
 قریب نیم نزال کتبه با نزل با طغیان کیش چی باشی کارای حکم بجای  
 یعنی حکم رسیده که عیناً نقل شد نهایت نر است تا حال بهر شتاب  
 رخا درت در شنیده معلوم خدمت کرده که تفصیل از چه قرار است

شع عبیه الله یعنی از غش بر قبایل بدو خود جمع نموده در کسرت خیر دولت  
 کوی دستبندی خیانت فاسده است باشند در در دوشه با جمعیت کثیر از بیایع  
 خوار که است در نزل که زمانه میرند فرجه در خدمت درین نیت که استعداد  
 هفتی و قشون برسد منصف هم بخیر از استیلا که عجل می زند و چون خدمت  
 درین است کوشش لذت زود زحمت افزایم که کارهای بهر نوا  
 صلح داشته و امکان دلان در فرستادن قشون قصد در رضایانه نظر نمایند  
 که ضعیف زود زغش بر قبایل را غنیمت گنیمت فرستاده تا بخیر نیندازند که مباد اخذ  
 نموده چندی در قشود در تب هم مقصود بعضی کارکنان استان مبارک  
 رسیده و در قرار به درو شارت ز قشود دست ای قشون در بنا زود در شتاب  
 خوار بر رسیده منصف ملاحظه اینکه مباد اطمینان باشد بنحیه زحمت بلکه که جمعیت را

بره روز و روز از آنجا برسد که کسی که نزل فرماید جمعیت بسیار گشتری از این نظر است  
 ۱۰۹۰ تا ۱۰۹۱ تا ۱۰۹۲ تا ۱۰۹۳ تا ۱۰۹۴ تا ۱۰۹۵ تا ۱۰۹۶ تا ۱۰۹۷ تا ۱۰۹۸ تا ۱۰۹۹ تا ۱۱۰۰  
 برست می آید که هر چه در این میان خیار شده و بخت خیره منظر از این است که کار  
 از پیش برود زیرا که هر چه نزدیک است بدین مآثرها که مقرر بود  
 با آنکه مخصوص بعضی از کارها که در این امر در دنیا نماندند و نه در آنکه در دنیا نماندند  
 محض دلگرمی حکم و جلیق در رسیدن از آنجا تا آنجا می فرود آمدند و نشسته  
 با مردمین به حالت دودت قریب جز در راه و جلیق فرنگه تا در روز و یک چیز یک  
 آهاده مظهرها را تا بنشیند و شغل تیره و قرفه که در آنجا که قریب یک هفته جمعی در روز  
 مشغول گوید زنی بود و هر قدر در آنجا بود که در آنجا و در غیره یافت شد  
 بقیمه لطفی جزیره که در قفسه دقتن نیز در آنجا نشسته و قرفه تا با کار کردن پس از  
 رجوع در هیچ نام نماند اما در این راه در روزهای اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم

۱۱۰۰

بین و آب غایت نماند تا قیام شبیت را که از آنجا که بعد از قیام  
 خانه که منظر مطاب شده که تصدیق در این راه را بر آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 از مسافت و جدول که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 نیز که تصدیق در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 بر هر چه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 بر آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 بین راه را از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 قیام شبیت از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 بر آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 لیکن هر روزی در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

دیگر نیز این فقرات با همی راه که بسته شده در دندان نیز بجای است خاصه  
 گاهی میگویند بخوبی خروج کند گاهی تبه بدست نفس در ده در لبش خروج فرمای  
 مرد این امر است که در روزها چند تا قدر فرمایم منفسه در کفایه و در وقت  
 گاهی قشون می آید در گاهی که قشون که اکثر قشون منفسه خود جمعیت در شهرت حاصل  
 خلق با همی نیز در راه را در یک در راه در راه نیز چند تا که بر صورتی در حق  
 و نیز بر روی منفسه نیز در راه که در وقت در راه در راه در راه در راه در راه  
 هرگز نشسته میوه میوه از در گس خواهد آمد و در راه که در وقت در راه در راه در راه  
 برین که بوده که این وقت سان در راه است منفسه چیزی با تا در راه در راه در راه  
 خدمت را که در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه  
 قشون خبر کرده اند و در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه

مهر

تعبه رحمت بلکه جمعیت کشوری در روز در راه در راه در راه در راه در راه  
 پس از در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه  
 با همی که آمده در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه  
 اخبار رحمت در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه  
 میرسد در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه  
 در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه  
 ما این گفته در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه  
 در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه  
 مردم در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه  
 در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه در راه

در زبان را با مملکت آن ز احوالی پدید آید که تقریری است رعیت با سه زرب چنان  
 ز روی صفت یک ده اش که هر دو در مجامع و چشم پوشیده دست علی خود را گرفته  
 از زمینهای بیخود روز و شب است که از شرف رفتن است بی تا عینا که حکم  
 ناپوشان که بقید رعیت خود در خارج معرفت با او در جور راه طاعت در جای یکی  
 روز و زنده اند و هر بن روز در روی تعیین هر شب روزانه در آن روز و وقت  
 تنگ که در دست با رعیت در غم فرخی مرعوب و واقف است که در آن میگذرد از زنده در راه  
 زنده چنانچه در چهار سال تمام در راه میماند که از رعیت میماند و هر چه تحقیق شده نظارند  
 که کاش از زنده ها که از رعیت خارج شده در زمین بین امکان که در خطی از سر راه  
 پدید آید که بعضی قطع کند که زنده که دست معنی تحقیق از طرفین روز و زمانه معلوم  
 بعضی از آن که پس از قطع با برن تبعید شایسته و زنده لا اجماع نموده حکم را بر گردانند

با هر که که یکبارگی تا دیب جمله ۵۰ روز و در هر روز در جبهه خارج با ناپوشان  
 حضرات با اذعان یک شت فزاید مانده بر هر یک در روز فیض یک معنی  
 تا این دیکه که قرب از زنده در رعیت تعلیمای ما برین همراه ششم از آن روز  
 برکشند مرد از زبان بدست از زنده در که کاش که بداند و قیام عادت  
 زرب و رعیت خارج شده زنده با رعیت عینا حکم جو را یک روز در روز نادر پیکار  
 عوضه ششم با در هر خصوص فرستادن از زنده در زنده تا آنجا که هر روز در روی صلح  
 بر راه طاعت فرستادن در دست میمانند که کاش از زنده بقریه در میان صلح خود را  
 در که در با محقر در روی که اسیر او ششم زنده عینا حکم نادر چنانچه جواب  
 عرفی است تا آید زنده در جوی رضای عینا ششم بر کار می رود با رعیت  
 و اسیر بر راه طاعت فرستادن تا کار کند در راه عینا کاش از زنده معصومات بر زمینهای

سطح نهار که در روز یکسری در وقت سینه روز از فرنگان فرج در لاله در پختن زود  
 فرمایند که آن در این روز در دم مخصوصی بعد از بر که در نامر زود فرستاده که در  
 توب که چنانکه در بعضی است برای اعلان صبح در ماه و بر که در زود زود  
 فرستاده بود به رسید است و بعد از آن بلا فرستاده و بخین بر فرستاده  
 ممکن شود زود زود و فروری است که در فرستاده روز است چه در فرستاده  
 تغذیه چنانچه برای که در زود و در فرنگان همان است بر که در زود زود زود  
 در این طرف است برای تعیین زود زود و در فرستاده و تغذیه است  
 و در فرستاده زود زود در این روز با جان و در فرستاده و در فرستاده و در فرستاده  
 به اشته بود که در بعضی است زود زود و در بعضی است زود زود با دست و پا  
 زود زود که در طرف است و در فرستاده است و در فرستاده است و در فرستاده است

در روز با طرف صبح با بر که در زود زود و در طرف است و در فرستاده است  
 زود زود تا جایی است برای زود زود و در فرستاده است و در فرستاده است  
 که در فرستاده است با هم تغذیه است و در فرستاده است و در فرستاده است  
 در این زود زود و در فرستاده است و در فرستاده است و در فرستاده است  
 برای دوست و در فرستاده است و در فرستاده است و در فرستاده است  
 تا با این زود زود است و در فرستاده است و در فرستاده است و در فرستاده است  
 خبر رسید که توب است و در فرستاده است و در فرستاده است و در فرستاده است  
 و در فرستاده است و در فرستاده است و در فرستاده است و در فرستاده است  
 است و در فرستاده است و در فرستاده است و در فرستاده است و در فرستاده است  
 صفت کشید و در فرستاده است و در فرستاده است و در فرستاده است و در فرستاده است

وجودن باشی تو بپایان در محرابی چون بپایان در این شهرت  
 بختیاری بایست در محرابی که در آن روز تو تقرب یافته  
 حیدر علی نیک بخدمت برود با باغی که در آن روز تو تقرب یافته  
 ساکن باری با در روزی که در آن روز تو تقرب یافته  
 زردی که در آن روز تو تقرب یافته  
 بشارت تو بیشتر بنام تو تقرب یافته  
 برداشته عین ختم عین کفر زرب و جین ریس برده که در آن روز  
 عصر که در آن روز تو تقرب یافته  
 بعضی از سرگردانان محراب در آن روز تو تقرب یافته  
 عین علی که در آن روز تو تقرب یافته

در آن

در آن روز تو تقرب یافته  
 دست راهب بیتی داده مردم در این روز تو تقرب یافته  
 با کرد با بنزلی لده وقت تو که در آن روز تو تقرب یافته  
 در دستن راهب که در آن روز تو تقرب یافته  
 اتمام پذیرد چون تو تقرب یافته  
 گفته ربه تا علی که با آن روز تو تقرب یافته  
 یافت پذیرد زردی که در آن روز تو تقرب یافته  
 صرف نهاده هر یک از اینها خود فرستاده عین علی که در آن روز تو تقرب یافته  
 چهار صد و شصت که در آن روز تو تقرب یافته



بیشتر را می نود با چه نغز در بر تیر زین دوت دهنه ز کرم حسن بر لعل  
 این لنگه خضر بود در کنگه با یاقوتی که نقره طین اگر در کعبه با صهر است  
 که ناله لعلی ز لبه یک ایغی می جی که بر سر جوت و است حول در خوش بود  
 رسیده لعل در دست که لاله کف ز ناکه است که در رسیده کوه کا خود رسیده  
 بدف صوبه بر مرغی نه شده که تبعه شیطان رسیده با اتفاق عینا که حکایت  
 بر لیم ز که در در چشم خورشید ز تیره در دریم منزه در کوه و در می با عجبی  
 ز رنگ خود پاید به پای در پشته قند سینه نه را رنگ ز در خنک  
 جگر شیر و دل پلنگ در در بجز و شنیدن غریف زور با بک خود در کشته  
 بگوشتا بد سفته تبعه شیطان که کرد اش در با شجره تها در عین  
 بهر با در رسیده نغز در ز تیر زین که نشسته بهجوری در حمت باله نه بهر چرخ  
 کوه

شنبه در در طلسم بند کرده عز و تقوی خنده در باندر که با نش از کج که کوه  
 کاری در جبه اش ز زوری زنده تخت این بر تخت معضات است که است  
 شیخ با سینه نه تقا در در دست ن زنده تیری با نش از همه ترش خط کرده سینه  
 بنده نه چنان تیری با در ز که چهار گشت زنده نه زین بنده ز نه نه با عین  
 شتافت که است شیخ نغنی نغز خوش در در عین روشن دشت در میان  
 محرم عین فایه تختی زری که در رسیده در بتر پان است با قید که نه خود را  
 محرم صاف نه در جودانه با در عینا نه چه با نه سینه نه رسیده تقفای عینا  
 این حالت به نغز در در در در هم چه رسیده ز نه تیر زین ز تیر زین در کشته  
 در لطف بر تیر زین نغز در در در رسیده که در رسیده در در این عینا با کعبه  
 در در که در خود بر نش در با عینا به تها در رسیده لعل ز ناکه که تقا است

سکنند و بسینا در درون که بر سر سگ کرده اند نیز در طرف بالای قفسه  
 عدالت نشانی که با رخا خود دریا داشته نرده فرود در هر طرف فرود  
 اخراش هم نزد خط رودخانه در جبهه رود که آبش می نهد در آن  
 چیرگی در آن تمام در چوبان که در آنست فرود در هر طرف می نهد که یک  
 خانه مصلحت در آنست از دست داده فرود در آنست با مصلحت است  
 در پای آب از پیش زمین ها که سکنند نیز چیرگی می نهد در بعضی جاهاست  
 باره سکنند با مرتب با روطه می دم در حال آنکه هر یک با مصلحت در روطه  
 بودند که بر زمین خفا کنده بودند با آنچه تقریباً در دست نمانده که در پای آب  
 با نوسان در آنست چیرگی به زمین های بر زمین که در آنست چیرگی  
 در حینه تقریباً کسی با روطه می نهد هر یک از آنکه کرده بودند فرود

حال در زمین نوال دیره با مصلحت طفت جنگ کز نند با کز در دم  
 میوزب رسیده بودند زمین ها که در آنست چیرگی در هر طرف  
 تا بر رزمای اند که در دست پای آب رسیده بودند چیرگی که در مای کز  
 در خاک خیرگی که در زمین نند چیرگی در دست نند که در نند نند  
 اگر در زمین نند چیرگی در زمین نند که در زمین نند چیرگی  
 بودند زمین نند چیرگی در زمین نند چیرگی در زمین نند چیرگی  
 چیرگی در زمین نند چیرگی در زمین نند چیرگی در زمین نند چیرگی  
 در چیرگی در زمین نند چیرگی در زمین نند چیرگی در زمین نند چیرگی  
 که در زمین نند چیرگی در زمین نند چیرگی در زمین نند چیرگی  
 در زمین نند چیرگی در زمین نند چیرگی در زمین نند چیرگی

بگرفت که شاید به نای کی در در بطور صد روز خود در میک که بخفتن قیاس  
 فتنه بی رود نم دهانه که با بسته صدر با آن زخمها در عهد درها نشد که  
 جنگ منجر درین نقطه است که در جدولت را بسته است فتنه در آن  
 بر رویه لطف دیگر از چ در دست لاله کرده باز در دست که در  
 در دست در کش گرفته اند معددی که در دست بی بسته شول بر در  
 در غنای غیب نامیک است در زنگ بسته این نیز یکا جنگ که در  
 جو بسته در بعد بران که بر بر که فتنه طفت خود در در دست لاله  
 که کشیدن آتش جنگ و نیز خود ابروش در غنای جنگی فتنه در جنگ اول  
 در دست است شب دیگر در ام نمی اهر که در شش است ای که در دایه نفس  
 بنشیده ای اسحه در کار فتنه فتنه در جم کرده صلح آله است در بر بسته

بصارت در می بیایم در صلح اسخان بر دریم فردا صبح در محمد لاله  
 جنگ نیم باین روی تنق شده تب در بر دست آدرده فرار در دست  
 کاشته در دست نثر نه بر در لاهی باز در صرف می غرضه شکر بر با جوی دست  
 بر بسته شده در دست لاله در هر یک که بر دست در اسما غرضه شکر یک بسته  
 که در باره غرض بر با دست بسته که در معلوم شد که سرب طین در دست لاله  
 که در در زلف در فتنه در در که در دست فتنه شکر که در دست فتنه در دست  
 در دست بسته فرزند لاله لاله که در دست فتنه که در دست لاله در دست  
 جنگ در آید لاله در دست در دست که در در دست فتنه بر در دست  
 به در دست لاله با دردی که در در دست فتنه در دست فتنه در دست  
 در دست در دست در دست در دست که در دست فتنه در دست فتنه

سستی دور نه نموده که اگر در نصف رحمت در پیش رو خانه بنامه  
 در مجله که دیند با آنچه را که عادت که بخت بر زنده در در عبارات ریخته قضای  
 دلف قریب قیسی بر شد که بکمال حرکت در وقت نه در لطف با طاق دیگر نمود است  
 خازیان در دو وقت به نفس زلفت با در دو چشمه که در مارین بنامه که در  
 ز طرف غیر عبارات عمده بود و بگویم که گفته زنده با است که با  
 پشت عبارات ریخته در چهار شرف عبارات بر زنده در لطف در لطف عبارات  
 فرموده می زنده با در ای با چشمه زنده در صدی در زنده در لطف در لطف در لطف  
 که در دل که در لطف که در عرصه بر بود آنکه بفریم جان با که زنده در لطف عبارات  
 ربانی، چهار صدی ایچ لانه در لطف را مان در زنده که در عینان که با کرد که در  
 که با به چست در تبر که در بعضی گفته غیر از که در اگر ای بنامه که در نیست

مهر صدقانه در جود و بی گشتی گفت اگر زنده با فرج نوبت که گفته شیم سلیمان  
 که با کمال شایسته بر دستین فرزند است گفت غیر از لطف است که در  
 کاری کنیم اگر به بند میمانیم و میمانیم شیم که فرج شیدر مکن پس زنده در  
 بعضی جان به بدست در زنده با دیند که شش رحمت زنده که گفته عینان حکام  
 تماشای در زنده فرج در دست سخنان که در که در زنده که در استغیثین و هم در  
 بر قریا در می در بند شون صدای ایچ لانه در زنده در لطف عبارات زنده که در در لطف  
 پس زنده است در دستخانه قدر فرمودی در لطف است که زنده با در بر می ایچ  
 به در زنده بر زنده با ای با فرزند زنده که در می در لطف در لطف در لطف در لطف  
 صرف نظر کرده با تفاق سلیمان بر زنده رحمت شوق زنده در لطف عبارات  
 از حسن اتفاق در که چست در لطف عبارات که در زنده در سلیمان حکام

۳۱  
 سزایید در دوزخ برده پس ز آنکه تقریباً فرسخ هر دو یکدند مسلمان  
 بعضی میگردانند چشم زده چشم زده که اگر لوطی به طرف فرسخ کند  
 آتش زده بوزن دمای پهنای آتش یا قیام زده آن سینه که هر شش تقریباً  
 چارگشت که زده بچند روز و زمانه تریب در دوزخ زده آن که شش تمام  
 ششهای پاره در دوزخ زده در آنجا است لاده ل و شش چنانچه  
 سیدیم که با آنها فرار بجای که دست علی در دوزخ خود که فرسخ بود  
 که یکی بر نرد بچین غنای چشم در دوزخ زده در آنجا است چنانکه  
 بخیل خود فرار بر لغز فرس که صبح گوشتان زنده در دوزخ زده ای  
 خود نموندن بقیه شب در دوزخ آفتاب تقریباً که لور سید است در  
 ای که چیزی خورده خایتم نمونانها با خوریم در غمی بخوریم است  
 ۱۸

۳۲  
 سسرای کند فاصه لایح اند شمشیر لاری که در دوزخ با کمانه که در مانع  
 فرج رفته و در وقت فرج باب جسد فاسد زده به بیشتر برش  
 در حیس بود تا چار روز زنده بوزن دوزخ بر فرسخ سیدیم شری در بریم گفانش  
 به قالب در دوزخ در کانش تا آنکه زنده ل که در لوطی در دوزخ است  
 مرد در دم و در کلام شمر بوزن فرج با زنده در لب اگر که در شش  
 تا با یکدیگر که شش بقاعده زنده دقیقه شش طین بیان عمارت  
 ریختند و کوش بان خلق زلف فرسخ بیدوی در بر جمی در بران ضعیف و کوش  
 در اعتبار جدی کند مهند سزای روح اولش در کدو به طه علم است  
 لیکن بغیر از کده نایند شش زده شش کوی دوزخ زده ای در بر جمی کار در کدو  
 زنده ز که نه فخر در دوزخ زنده بان را قوه تقریباً است است طین

ز زرب پیکر که میزد لب لهر ز زلفش ز زلف زلفون بدنه تهنه کلا<sup>۲۳</sup>  
 زباده ز زبانه ز زلف ز زلفش شده در لایحه عبه العار که ستمیان  
 در دست دایم تهنه ز زلف ز زلفش ز زلف ز زلفش ز زلف ز زلفش  
 کجای برده پنهان شده ز زلف ز زلفش ز زلف ز زلفش ز زلف ز زلفش  
 دایم لب پنهان حکم دلو جلدت در دلو ز زلف ز زلفش ز زلف ز زلفش  
 یک حس آبی چاره باره ز زلف ز زلفش ز زلف ز زلفش ز زلف ز زلفش  
 دیگر در زلف ز زلفش ز زلف ز زلفش ز زلف ز زلفش ز زلف ز زلفش  
 دیگر با صری ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش  
 خارت س دلست ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش  
 مرته شونل و ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش

تا مردمان غافل میسار و بخیل چه کارفتند که بجز آنکه نام لادن آنها  
 بر بناب تشون مظهر من رسیده در امام بر بی دفع لکه بدنه دالدا  
 ز زلف ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش  
 ایش در عهد ایت بجز رحمت جلالت کرده لایحه ایث ان چنانکه  
 همکار مظهر ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش  
 در جلالت ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش  
 بهر دایم رسیده ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش  
 ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش  
 نموده جلالت دعات ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش  
 مکی بوده در کجهر که مضیافش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش ز زلفش

بر مات با جلیب کشیدند س جوی رود که ز غلغله زتا بود در قریب کوه  
 در ری دعات پر محمد فان بجز زنگین فتنه جعت کتیری دره بندر جل  
 ای که ز نیم نزل که غله زر با یا عیسی رواب جبریز تا کدالت شده بود  
 دنیا جو در وجود خله وحشی از زرد رنگه خاکت بر جانیه و جوشیه اگر کوه کوه  
 که چشم زرد در زرد خرد پوشیده هم دعات رافا که سیه بجای طیفه نظر  
 جل که کتیه با طوف شست و در زرقه بندر خفا و کتیه در زرش که در کوه  
 خیا بندر زرقه غلغله چه ان تر نشسته بر نرد و مار هر زرد زرد نامه بود  
 بکیر راهی که در غوف خفا و در بار باران ختم تر نوز زرد ان کوه  
 لانه که کتیه با سه آب لوان من پنهان شده چشم خرد در آب کشیده بود بر کوه  
 صبر ای کنج رانجی تا خه جعت بیداری کشند مرالی غیر صوری

بنارت بر نوز چون کتیه شین کنوزش بنوزده ما فرین صبا نوز در پین  
 محقر در پرده زوشه شود بهتر است اما اثر مراندر در فرسده های فان دریم  
 راه که که ده که کتیه خرد با خه بندر به هم جوی کتیه کتیه در زرقه جل  
 بندر زرقه شون نصرت نوله و آبی نیز هم زخمی زنده با به غیر خوا اما کتیه  
 کوه هر زرقه که کوه سیه بر زرقه رفته مرتب در جوی کتیه زرد در هر دره  
 سانیه تا قبا زرقه کتیه مراندر بناب نایب کوه کوه در زرقه جل در کوه کتیه  
 جویب دلفنر که کوه کتیه مراندر کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه  
 در لایب با جان در تن در درون در بران دلا زرقه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه  
 که فقط سیدان فر دگر نسه دلا کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه  
 مش هر هات سر غم و قطع امید کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه کتیه

نیز تفت نبندند آنگاه در بافتق آغز مدخل کبر مع قریب خود در نزد عهده الهی  
 بر عهده شش بر رطله فرستاد که خنجر نو که عوار که کسی پیش خود نگاه داشت  
 جز آنکه که از قبیل بریده در درفش و غیره که هر که خود در جنت آنگاه برده بود  
 در آن در هم بهتر از درفش کاش بر نهاده اند که اگر با لغزش هم میدیدند نسبت  
 قطع لغت شش بر نهاده اند آنست که کوزه منور را در و محو حلالی که در آن  
 در محو حلالی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که  
 چرا که در وقت خواب که فرود بر روی است که در آنست که در آنست که در آنست که  
 مرا ختم هم به رسول در حاشی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که  
 بر سجده بر طبع برایش که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که  
 در روی فرزند یا تمام بر دل نطق رسوخه صرف کردند با کجی غایب عجزه

۱۶۱ دست رقیبه تیف امانند قلب بر اخته اند که چهار صی بر او نهادند  
 از آنجا پر شده هر یک از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که  
 مرا ختم حالت برایش که هر یک از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که  
 سخت که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که  
 را ایام نزد آب و بوی چو در همه مرا ختم تقیم در آنست که در آنست که در آنست که  
 در بنظر رسیده است عملی که هر یک از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که  
 خود دوری که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که  
 بر دست فرزندش و کله در آب و بطعقات که در آنست که در آنست که در آنست که  
 کوزه در حاشی فرزند در بدو که عملی و اطفال خود چنانکه هم مرد او در این حال  
 عیناً که هر یک از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که



بست بر آنک مات نهر در لبط قعه داری که شسته مرد در بر است که چنان  
 ترغیب و تحریک نمید در زمر که ما نایش در آتش در بر خود دعا کرده است  
 و سادست جسی از عطا و فغان است که در دراز است تا هر روز در حجاب  
 سینه بنری که ده لکلی لا نهر ز غمت حج زوری زوده در سر سکه که سینه دارد  
 که زوده شنب زنده هم در زرد که سکه که گوش و چشم طریکو که مال است غفلت  
 خراب غفلت در بهر خراب که همه کفش غیر بهتر است بهر غفلت بهر غفلت  
 و غایبی در دره زهر زنده خردت میرند و خراب جوی علی غمناک که نهر زنده  
 در با مردی در دروغ نایاب بجو دین که تقه بر غصه زنده در در لوط است  
 در لبط لقا در در قعه نایاب جی هر است تا تنها بهر آرزو مرد در حج زوری کرده  
 سکه در نایاب در در حجی حکم موفقی عالم در سینه سینه لکلی لکلی است ای در  
 کل

در حکم نظم بجات باز داشته از غریب ستم زده که در در دیند هر روز خود چه  
 زرد که آفتاب نایاب است در حیات در حیات را زنده و در راه سبست و در لوط  
 خوشدل نیست استحق در صفات نفا که با که عود عروق با چنین و جو دیگر  
 فیضی کمتر یافت میشود در روز زنده است در غم زوری مرد است نیت که بعد  
 خانه این باب در برین راهی بهر غیبت از این است تا گوید که تمام غفلت  
 همه زرد در بهر زنده و بهر زنده اما هر روز بهر زنده زنده زنده زنده زنده که  
 حاجی محمد علی خان صدر الدوله حکم میر بر چیدن با محمد بن لافان است  
 و فرج به نایاب زنده زنده حکم لافان زنده زنده زنده زنده که کفنج زنده  
 سر باز که در برای زنده اما لافان زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده  
 لافان زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده زنده

در خانه عینی که شکر مرغ بندار بودم رسید ز آب صفا نرود هم شکر شد  
 و ب فوج زشته بود با فوج پیش باست و در خانه بیستم و هجده  
 یکصد حج تمام است و در فوج بیست و یکم نیزیم این روزی که هم است  
 یکایم بود که فوج چهارم است که معرکه است که لاف در تمام راه است  
 حسب الله تعالی که در فوج معرکه است خیرال الله زنده را غنچه زعفران در میان  
 روز چهارم که معرکه است که خیرال الله می فرزند این لاف در این معرکه  
 در خانه است که در این روز است که در خانه فرمود زعفران خود را در فوج  
 خیرال الله است که در این روز است که لاف در این معرکه است که در این روز  
 که در خانه است که در این روز است که در خانه فرمود زعفران خود را در فوج  
 معرکه است که در این روز است که لاف در این معرکه است که در این روز

در

شکر خسته بود ز جنت تا با صید کرده فرستاد روز سوم در عینه عینه است  
 حسنینان خیرال الله بود که با فوج بیستم است که در خانه بود را غنچه زعفران  
 در این روز است که در این روز است که در خانه فرمود زعفران خود را در فوج  
 است که در این روز است که لاف در این معرکه است که در این روز  
 در خانه است که در این روز است که در خانه فرمود زعفران خود را در فوج  
 معرکه است که در این روز است که لاف در این معرکه است که در این روز  
 در خانه است که در این روز است که در خانه فرمود زعفران خود را در فوج  
 معرکه است که در این روز است که لاف در این معرکه است که در این روز

در درایز فقیده در حدیثی که با تریز از تمام حالات چیست نه اگر در تمام  
 در کانت نه تریز از در که با یاد که افغانه حالت نه پس پریش نه در تمام  
 بر در لفظه نزول تریز نه چنان در اندک زمان در ایستاد تریز که قورف نه در تمام  
 در روز و پاره در در ترتیب کیم در در لفظه در در لفظه است تریز در تمام  
 نزول در تمام در در تمام که در تمام فقی تریز تریز است تریز در تمام  
 مستطرد در تمام در در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 با تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 با تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 که با تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام

که در تمام تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 که در تمام تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 با تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 چه تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 که در تمام تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 در تمام تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 با تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 در تمام تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 در تمام تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام  
 در تمام تریز در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام در تمام

ربا عتہ اما بر از آن پنج عملی لطیفه تعاقب کرده غنیمت زرزای است  
 که در جواب بنویسیم که در حذف نظم ربا عتہ اما بر از آن تا کرد که بر از آن  
 بلا عملی لطیفه که در فرقی این است که تا بنویسید و با غنای کلمه  
 فصدہ افروز که نظم شسته ز شسته با بر از نظم ضیافت از زنا بر است  
 در طرف در در دله روزی در ره عملی لطیفه بر باب فیه تغزل در لاله  
 قرآنی از جانب پریم همیشه اده غمزه که بری جواب جمعی قاصی  
 بیفای ادهم غنای سخن است در وضع فرقه که دستمه لوار در استصار ماله زانه  
 فصدہ رتاش که این بود که اگر در شرف عبادت با مسر ای منہای  
 بی رخصب دل دلباب بنامیند و لب خوارم جا بنیز از جواب دلو که  
 جواب با بر داری که نغمه آرزوست و کلمه شایع است با قریب سینه

ریخت خود بخیزد و زرد زرد کتر نیم بر دید بر طاعت با و چه خبر بود  
 روز بخشنده ششم از دلقعه جزال با کفنج ج نیم بر از آن خود به نایب  
 و نصف فنج جبهه و سینه که است وقت همه فیه تغزل بر از آن سر حشا  
 دریا که چه بد با زرد زرد بر کس بر سینه کفینده که دله و در بر در در دانه  
 در بر با زبانی دار که در دوم زرد شدن بخیزد دروغ مضطرب شده در جوی  
 در شرب با قرقرش فرزند کسب دکانها را شب غوغای عظمی بر جواب در ناکه  
 تحقیق زرد زرد اما من استه مقصد در از آن گفته که در شرب با زبانی  
 خود بوده است چون حالت مضطرب با در غم بر سر کمر رود و غوغای  
 با عملی لطیفه زشته بری و است هر توب دفعه خواش فیه تغزل  
 جزال را با در کجایش دیگر که در بر با غوغای در زشته متصل شرب که خوب

د با سینه گلی برای تپسته شده هم روزن رعای دعات می ندر شرح  
 ترمزگی و عوارضی که با خود در بعضی ماه حکم نظیر میگرد که هر چه در شتم تاراج  
 نموده فتنه را در آتش زنده زنده ماه را در ایست کرده است که آن بار لاله  
 نسبت دو دلداری بر اندازد روز روزی هم در عقیده داشته در آنها در بین می آید  
 در خارج شهر است در هر جا سکونت بسیار در خانه بر باره روز در آنها با شکر است  
 این کار روز فرط آنها در زمان زندگی بنام بنام این روز با بود که روز  
 در نایب از خدا اگر در عهد و عهدی چه پدید آید در آتش نیز در حق فریاد است  
 که در روز از زندگی شهر واقع است اگر در در حال خبری در حقش می آید  
 علف آتش زنده و بقریه حاجی که در زشت دیگر در کترین قرآن است  
 باخت آرزو خراب نیز از فتنه آله است باخت باخت فرورد در کتیر است بر باز

بنا رفیقیم سلامت از شب فتنه از حجت ندر در حاکم یک ندره از کوه است  
 همه ده دهم مرد از وقوع این فتنه ضعیف و در در شهر است در اجنبی کرد  
 چنانکه سابق گفته روز جمعه است پنج شهر زال بود که در این فتنه که در فتنه  
 بهیچ وجه فتنه عوارضی که در در حال ماه برده تا در ج و در در حقش خون بخشد  
 شکرند عفت یک فتنه که واقف در فرخ دشمن کوئی نمیکنند فتنه است  
 بی آنکه در حق تفریر کار را عملی که عملی که در روز از کرد لاله در  
 هر روز در فتنه فتنه که در فتنه که در لاله در روز گفته ندر در فتنه فرورد  
 دستفشان نزال و غیره هستند بقیه که در روز فتنه است فتنه در با ندر که در فتنه  
 دیگری آنکه غاب از روز باز که فتنه تمام و فرج همزاد از ندره است در فتنه  
 در عهد پس در غیره اسم از روز روز چهارشنبه چهارم فرورد در که در عهدی ندر کرد



بهر آنکه به فتح و تصرف با بود چند روزی بود که ز زبان در روز خبری نیامده بود  
 که اگر در روز روز که در جنگ تخیل است چنانکه حکم کردی حق و صبر است  
 عشر از جهت زنده گفت محوری باب زرد کرد در درده آلوده است  
 آنچه به جهت قاصد با نام ز یاد تطمیع کرده و خورد در در طما کشته خبری نیاورد  
 قاصد که در آن عصر فرود آمد در آن که در آن روز در آن صبح به هم که در آن  
 بر جنگ با اگر در غلبه بر آن بود در آن راههای لطیفه و کافری نزر در آن  
 قاضی با آن که در آن روز در آن که در آن شب به خبر از آن چه در آن  
 در حال در آن راههای لطیفه نشسته بود در آن که در آن که در آن  
 آنکه در آن در آن غلبه و در آن که در آن که در آن که در آن  
 عهده است که در آن در آن که در آن که در آن که در آن که در آن

اگر در آن روزی در آن زمان به خود پوشیده روی لطیف است باب در آن روز  
 روز و آنکه این دلینان خود همی زان که در آن که در آن که در آن که در آن  
 آن در آن به هر چه در آن روز که در آن که در آن که در آن که در آن  
 زان که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن  
 میشود در آن در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن  
 که در آن در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن  
 میگردد اگر در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن  
 شکی نیست که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن  
 به باب که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن  
 باب نیز در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن

مردم در دلدردی دلچه هم را در پس سگنج با جمع غیره تا سه ساعت زرشک کهنه  
 بجا رنگ ششمان داشته ز همان شبانه اگر در یک کوزه در آن صاف میکنند  
 روز پنجشنبه پانزدهم اگر در ظرف یک کوزه در آن صاف در آنجا در آنجا میکنند  
 دلا در بر در آن قصه سخت میزند و خفته آتش میزند مرد در آن حال  
 مضطرب شده ز سگنج کاخ در آن راه رو بگریزند از آنجا صافی این که  
 رشته کار در آن سخت است می بندد استیلا و دشمن در آن بر صافی می بندد  
 دست زده باشد در دل زده است بر کوزه که کلاه آله در آن مردی بود  
 بر کوزه و خشک است با در بند نهاده این بزباله جاری پس زرد که صاف  
 مبارک با صافی بندد مرد میزبان در آن صاف شده بانبس که کوزه که میزبان  
 بدو که تا از آن سگنج که در آن است تا آنجا که با اتفاق زرشک کهنه که صاف است

دانه

و آنرا خود در بر کوزه زرشک کهنه که در آنجا صاف میزند در آن شبانه سه روز  
 باب چهارم غلبه آتش فتنه لطافت روزها برش در آنجا صافی زرشک کهنه  
 با دشت دانه زرشک کهنه از آنجا صافی که فتنه معقد کرده خارج میکنند در آنجا  
 مغز بادکنک با بیاض است و خواجه برشته دیدار بخورد که کوزه که در آنجا  
 میکنند در آنجا صافی است و صافی قاضی کلاه تا بر دست و در آنجا  
 خردا و بیش از چهار ساعت در آنجا صافی بر باد کوزه که در آنجا  
 میبرد در آنجا صافی در آنجا صافی در آنجا صافی در آنجا صافی در آنجا  
 معزز اینک صافی قاضی کلاه تا بر دست در آنجا صافی در آنجا  
 پاک نموده در روز زرشک کهنه که کوزه که در آنجا صافی در آنجا  
 در روز زرشک کهنه که کوزه که در آنجا صافی در آنجا صافی در آنجا



در جلدت ردگیری با حضرت دوست و در غم که در سر آید بخت خیر خود  
 در حالتیکه از بنده دشمن در بنده بود که با حق می طوف از پیش بر بنده بر آید و بعد  
 زده در فرط نبشت و در جلدت شیر زده جمعیت که در زرم پیمده خبر نوی را  
 کشته است که در کفر بود که کفر بگوید و بچنین سیمینان سلطان و او را  
 در تپچی که کا خود داده در دست چه زعفران که در بنده که در دست بسیار  
 با در وقت که جمع شده زشتان کرده در فراد عفتان که در زرم پیمده  
 میگردد خصله وقت آن شیطان صفای زرم پیمده در زرم پیمده  
 و زرم پیمده با روس و تور فانه خود در بی صلوات نام زده در زرم پیمده  
 میان روست مختلف شده نفر اول در تفرق میگذرد حمدنا خیرا  
 روی در شش نشسته بود زرم پیمده در اول در زرم پیمده در زرم پیمده

بر تمام در در شرف بر بنده سبب سیاری زرم پیمده در میان در کشت که در کشت  
 زخم در غلب جلا که مانده زده زخموری شکست که در زرم پیمده در زرم پیمده  
 را که در حکایت سلطان در این سبب بنفست زده در کشت که در زرم پیمده در زرم پیمده  
 در حین فایده خستاری نظیر در وقت تا یک زرم پیمده در زرم پیمده در زرم پیمده  
 در زرم پیمده در کشت در زرم پیمده با بدی تپرم زرم پیمده در زرم پیمده در زرم پیمده  
 زمین بخورد مع ذلک چون وقت تک بودیم رسید که دشمن زرم  
 مانع بر زرم پیمده خیر از نسکه کار کننده در زرم پیمده در زرم پیمده در زرم پیمده  
 نکته است در زرم پیمده در زرم پیمده به پشت بهین چه در نسکه کار کننده در زرم پیمده  
 نسکه فریب کینرم که کمال کنده بر زرم پیمده در زرم پیمده در زرم پیمده  
 جزت را که آما که چیزی بنفست که زرم پیمده در زرم پیمده در زرم پیمده

فان دردی نداشت در دوق کار و تپه سیه در چهار گوشه کرد  
 بود در فضا تپ فله در کسپه سپه نمان سلطان ز پیش برد  
 دشمن روز دلیه زبون نمود این نیز زرقا بکنه نیز دل شانه چاه ریخ  
 فله که بد که در جان جوی نامبر تو بهای که در آن کوب کوشش طایر  
 مانند شهاب ثاقب غمزدل و کوب نمود بجز آن در نیت حکم زرقا  
 در ره پیش زرش نگرشسته دهنفت نفوج روح نندگشتی طرف مقابل  
 هم پس زرنجک پیش زرنجها پناه نفرودیدند به کشتهای خود را مانند  
 میزدند لب پنهان و تملری میگردد الله اعلم در شب شنبه خدمت فخر  
 سواد دگر در روزهایان ز طرف سکو فوج به درون صد و نیند  
 سیای کستی جو لب سپهر ماگ ن کلا با آه قصد دخول در راه

دان

این قول در دروغ پنداشته چند تر تکب بایب نهان فایزین  
 صدای تغاک بگویش با برین رسیده مظهر کشته بر اجبت اگر کزین  
 کرده مردن تعقیق فرورد ز چهار جانب که بر روی کمانت کشت  
 شیدک در تپه تکب نیز از زرد بر بهم سوم در زمین که در کاز زور را  
 دشمن زهدی بوده در بی بر جوی قورق نه خود ز کام کرده زرقا  
 زده قورق را که زرقا در زردی هات قاره مروض دشته شمشیر هات  
 خرد در کشته بصب جلیه بر تو ما نفع و نچین تورق لافان بر  
 سرتیمی اول فارزد سگای جی صدر اوله بشیر بر صبح از افراز کرد  
 روز شنبه بیست چهارم خبر دله که جانب زرقا زرقا با کینجج که در کس چهارم  
 در شش همین برین در دروغ خود زرقا زرقا لای گری هم بکصد زرقا

اسم در مریه است ز خبر هر دو کار که در میان ز شهر دما که بر کوه  
 غوغا در شش عظیمی فتد و جمع شیری بخال ز قاندر که صدمه با دور در دراز  
 از جانب حکومت نهیان چند با ملی از اطمینان در در که هر کس نسبت بقوله  
 دکن از در که اینک در پنهان نوبت در از زنها ماش جلال در خوش در است  
 بهر از آن عینا که حکم با اتفاق قانمان ترتیب و محرم صلاتی که در آنست جسمی  
 در ز فرزند استقبل کرده بر صحت و صحت قانمان ترتیب در با قان  
 در فرج هر تقریر بهر لاکه نزل شمس شد بد فرستاد خود با در ز فرزند برین  
 بشناده در ریندم جنرال در فرج خود که استقبل آید بد رسیده پس از در کس  
 در کن ز شهر حیدر که ده تقریر بهر لاکه نزل فرزند در در ز کشتن است خج در ز فرزند  
 عینا که حکم بر از کله که در روز نه نوبت ششم با اتفاق از ز ناب شد

صاحب صدر الهی در در چون باشی و جمعی دیگر از سر که در کان با در زربا دیدند  
 در استقبل کرده با در زربا که در کن ز در وی بزرگ بر با در در در  
 فایده با فایده پس مجید فان که فرقه غارت شد عینا که حکم از غوغا در  
 با در صفت در ده دکنوست با در جلدش بر فرزند داشته بود با در در آن در غوغا  
 در زو این فرقه با باق عجباً با در در در در زربا استعلامه کمال  
 با تین بدول که کاغذی از شیخ بهار که در زنها در با در در صحت کرده بود  
 در آتش که بهر یک از قان نوشته دهامی مطر اول مهر شد بد عینا نقل شد  
 در کمال که بهر کسر راه جمعیت در ز در جمعی که در پیش زینان چیده در  
 با فرزند نهاده با بری باری حرکت نسبت بنای حیدر با در که در لهند اجاب  
 شیخ زری در فرستاد هم عرض منوریم که بهر ز در در در نوشته فری در کمال

قرب کیم از دین با نصد نفر در روز تفسیح کعبه است نزد حضرت زین العابدین  
 که علی ای حال روز در شب و صبح با بی هرگاه در ماه روزه فریاض علی  
 و تا روز در شب با کیم از دین بصد نفر در روز تفسیح کعبه است نزد حضرت زین العابدین  
 بعد از هر چه که نیست لکن با دو نفر در شب و صبح هر ششین بود و یکی از آل  
 روی چه اهل است که در این روز تا قتل حضرت زین العابدین در آن روز  
 که یماه قهر از روزه قضیه نماند است و در آن روز با بی چه که در آن روز  
 عثمان از مسکن بی عیبه است و در وقت چهار روز در آن روز که در آن روز  
 سعادت نموده با روز در روز در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 فتنه آنکه از روزه نماند و در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 رجعت اگر در گذره با بی چه که در آن روز که در آن روز که در آن روز

سین کرده فردا هم حرکت لغوی بگذرانند منی بر رضای زین العابدین  
 روز خشنه است و یقیناً که ام حبیب است آن شب از شب است و در آن روز  
 زین العابدین حرکت کرده تفسیح را در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 بر طبق علم نظم بر زبان بر مات اگر از شب بیخ خار است در روز آنکه در آن روز  
 عینت است اگر در پیش زین العابدین است تفسیح را با بی چه که در آن روز که در آن روز  
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 بدید بیخاست با در شب این جبارت در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 عینان حکام بود حرکت در بر غم که تهن در جوی شرف شهر که نزال است  
 و فرج خبر ال که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 ضبط دلا در روز در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز



۵۵  
 روزی که حکم کرده گفتند اگر چه ترفیف حضرتی که نیست و لا چون  
 نیست در گمان هم نرود با به حضرت زوار در که نایم چارم مختصر اعراض  
 که تاکنون چنین حکم روف با طبع خوش سو که تقدیری بر ارضه نایده بلکه  
 سخاوت در دیش مابین بس که زردول در دنگ بر ارضه فروغ کفرنگ  
 زردوک در دغنا امید در خاشاک جربله نه عظمه و کنگه در خاشاک  
 مسیح مصلحت نه دینه در در خاشاک نه زرد تری شیخ در دوش پر  
 خاشاک بر زوار مصلحت فرود بر زوار مصلحت در دوش هم در دوش  
 زرد خاشاک با طبع در کمال شرق و در درای لانه نیز با در ترفیفات بعد از  
 روز خاشاک چارم زرد مصلحت با طبع و کت نمون در فرج که زرد در  
 شد ترفیفات رسید که جمعی زرد که در دست اما در ارضه تقدیر سه روز که تقدیر

۵۶  
 سابقه در کشد قحمان از تپسته می شد که خنده نقره را در فریاد کشتن در کشته  
 تا این خدمت بزرگ در دغیره پشیده هزار سیر محمد دفان نشی در دال  
 در نقش که در باشی حب ابو محمد زنده بر زرش است در حجت نفعه تصدیق کرد که عهد  
 سفید این در خدمت زنده تپسته در نظر آید طرف عصر بقیریه مکن گندی قصه  
 که زرد بیدار کرد هم بر نفعه در درون بود رسیدند روز جمعه با زرد که در کندی  
 چهار برج در فتنه زرد در در کعبه بر کعبه در خواب در فتنه در زنده در  
 رسیدند که با نفعه زرد در پیش دیده شیشه جمعی پیشان در میان روز که در دل  
 سنگ کاشان بر بیان شد خاشاک مصلحت زرد زلف او چنان نسبت با آرزو  
 اسم فرود که از نفعه حضرت وقت نمون سیمین چارم با با در کای خود در در کای  
 زبانی زرد زوار هم سه راه دشت مرود زرش در کین زبانی که در جمعی در آن

نزل بدو چشم بس مول و مجنون بدو زیا آنکه متورثه همان شبانه نام بر مای  
اگر در دو که سپهره یمنان بود فن نماند و حال آنکه معتدین بیان آن  
جو آفتاب نیز میاچو که گفتند در نیم فرسخی قریب آن معتدین زوزن بود  
بچه زو سمانان بر روی یکدیگر نیست ده دهمی بدقت آن آفرامی نمود و دیگری  
ثروت داشت بر کار اعمال مطمنه بجهتیکه خودش دقایق آن کرد و بهتر سید  
در حمایت دلف ابروی زوزن زو در وصف کوشش در دست قهری بر زبان  
که بر سینه برات در احوال بر او در زوزن در دعات دگر در لفظ تو به داشته  
و سبب است بر باز و تعظیم برات دگر در داشته مانده حجر حین فغان نخستین  
بردی رسیده زن و بچه کلابه با آن غم با بنام بر نمانده است و نفس اموال  
منور در تحت لفظ همسایه زوزن دعات نزدیک بقرون بجای که فراتر بود

و حال آنکه سرور در احوال همین در فغانی اگر در فغان چو فغان مجرب  
زبجی برادر حکایت یکدیگر که نبردست اعمال مطمنه نظیر شد که در فرقه شوق  
کلابه که در دست بر باز بخت کشته نیز نمانده صوری ابروی سمانان شنبه شد  
اعمال مطمنه کلابه در دعات که در حضور در روز در تعقیب نزد با مطمنه  
بر است نعت حبه و بکافه بقیعه در تکتیب نمود پس زوزن شون همسکن  
فر کلابه در دعات که نمانده اعمال مطمنه بکعبه در فغانش بلوغ نمانده چو کعبه  
در دعات که نمانده این شون در کعبه در فغان نمانده باز نمانده یا دگر در کعبه  
ایسری در صبح یک زوزن دعات فریت این لفظ که در فغان مجرب یکدیگر مجرب  
با جمعی که در پشت چادر نمانده در فغان نمانده در کعبه در فغان نمانده در کعبه  
مستطط حسب العباد بر وی فردش هم نمانده در فغان نمانده در فغان نمانده

پیدا می شود محقق شد همان شبی که بوجب غارش احتمالاً لطفه می آید اگر روز  
 بر طشت آن بر نیز بر طبق اصل آرایش آن شده اند هر روز کرده ایشان  
 در زیر طایفه علف نهان در جبهه ایشان در یکجا ریخته اند تا همیشه خود را می بیند چه در آن  
 رعدی نشنود در این قصه پر غصه در غلبه آید در شنبه اندام است که در روز  
 و کف کار با چیزی زشتیدن است که قضای آن که در این تا در اول شنبه آید  
 روز شنبه شادمانی از چهار پنج غریب روزی که آید از نوزده غنای حکام  
 همه جا همه به بندگات بین رده چنان فریب شده که بد است  
 نخواهد گشته در روزهای فغان که چنانچه به پیچیده شده بود با همه در روزهای  
 نبر که عراق با روزی نور بهیچان میر است همه روز در این است  
 که در نزد کفره قسطنق و سه فرسخ با جمیع در پای کوهی همین شده در روز با ملک

هر عروده توپ در هر عمل که داشته اند از زمین بر مهندس که نبرد می کرده  
 بناب جای بی رغوبت بی رویه که خسته رانده و آت از توپ با نظر  
 روز که در کوه و جزو خاک و جلیق است غلبه آنکه که فرود آمد پس از جانب  
 احتمالاً لطفه نه است بکلی فراب در رفته شد بود در هر جانب و تصدیق بود  
 فرار کرد و رخصت را خود کرد که با کوه روز ز سر خود را در رفته بناب بدلول و نقد است  
 از عجب و قدیم و بخوبی بر تهم باید ایم بر است خود فراب در رفته بود در مختار  
 پاره راه که صاحبان در آن خود بود در چون ما قیاسیکه با تمام لطفه  
 بر خط بند بود بر باز فراب دور آن کرده آتش زده بند را آنچه خبر  
 سپید در اعظم با ترغیفات نظامی با روزی که آن بود در دو هم در فراج و در  
 همین در دو سه دیره با فرزند است که کلایه ای که به با او خود فرود آمدند



فردی ز تو در آنجا که اسطوره در باب صبی را که در وصفه ناب جدا بودید  
 مذکور بود زورده منم تا کنون هر یک در خور قدرت و زحمت خود کرد  
 و با آنکه جناب ارف سب در علم سررا گفتند تحقیق بر سر کله بر لطف  
 خدا و اقبال منب و غیرت منم در خفا و در قدرت در تپ پی نهایت زین  
 بر حسب شاره مسلم این سفره که هر یک بخیل فاسدی با روش ریا غفشتن بگویند  
 بر هر سطر و در بر زمین باب با نظری در بدنه در زور در رواج نمودند  
 فالرهای کوی که در گذشته شن فان با فان پر مجید فان درخت که در  
 جبل فردی شده بود بر حسب کما جناب ارف مسلم این صفا که انجالی با رفته  
 مشایخ در لرطین دوده با هر در در دند این زوری که ان بی عظیم  
 که قریب سی هزار نفر بودند با هر که در جی جان نظم و ترتیب شمشیر که در تمام

شب در زنده روی با قاسم ز زاده می بنده شد حق و کبر که کشتن جان  
 پناه چنین نفس با وجو د بایه که با ک نظری زنده مردم را که هر یک در پی زنده  
 در که ام معنی میرود در حقیقت یک کوشش بجز کوی خندد هم در پی  
 متحد خیال نه که در هر قدرت دست از با خطا کردن و بخند خود می  
 زدن نیز با آنچه اجماع این قشون کثیر در دست قدرت با زنده استعدا له با تب  
 خاص در م شده در تمام جوی و در دبار کشتن و در دست سقره رفاه ام  
 نمودن ضرورت زردان در در زبان در دریا عمل و دلوش بر هر از زنده و پیک  
 بر در در انصاف جناب ارف سب در علم در شبی با رومی قشون در کاتب  
 در ادب اثر زوری شمشیر در درین روز با خط زلا مان در کز در کاب  
 بد فریقات در استماله جلالت نعم شمشیر عفو و رحمت که در هر روز

بیستم بر حسب آنکه جناب شرف سپ در عظم عینا که حکم بند است ای هر چه  
 درین حاجی صدر المرد که حکم این بامسدودی درنگ خود که هر لا داشت و صفی  
 در روز پنجشنبه یاری زلزله در حرکت و وقت صبر بر آنکه که فانه هر چه نظیر آنکه است  
 در روز دوشنبه حاجی صدر المرد که حکم با جلیب که در نجیب قیامت در روز آنکه نشسته  
 در روز آرد تقریر خودشان جز لان نامه زشتن بر روی فراریان اگر دکاری است  
 عینا که طرف عصر در با و در نظر زوجه خود بند است و لطیف در طبع است  
 قیامت در فرشته که حکم است و جلیب پانه که که ای تفرقه فضا که در وقت دین  
 عزیز خدای است که فرموده که هر حکم است این شریف است بیعی که  
 چه که نه در دنیا زحمت ناما رضی خواهد شد غلب که چه در اندک جلیب در  
 نمودن بسیاری از هر روزهای پانه بنام در آبی و غیره در شهر که هر روز در طرد

چشم یکدیگر اگر در پیشان حال و طاقت مساحت بر طمان خود در شسته  
 مندر ایس بر یک روز مقرر فرجی در دود تا بنی نهای خود و در پانصد ششمه بر یک  
 اسرار هر در سخت اندونها که نمود با هم بجز در حجت بنزل مر حجت نمودن در  
 بیت که روزی در قبر زین ربه که جوی با جلیب که در کوشن زلزله است بر روی در  
 دریه مختصر حجتی در با تا در تهننده به روز زین ربار و مساحت نمودن قصه  
 روز در مسافت در دست را اما آنجا تا متفرق شده بدین تفرقه فضا در تاریخ خود  
 روز جمعه است و با قول نظیر که در روز با در روز در تهننده فضا در تاریخ خود  
 برای تادیب و تدبیر هر روز در عین نام که در کینه شنبه نگین در ناما  
 عین فضا در حاکم هر که در زلزله بر که برای تهننده علم به هر روز در بخش  
 شنبه که نگین در ناما غیر از آنکه در تهننده در ناما در حوض فضا در غیر آنکه

عشره کنز را که در جناب شرف سپهسالار علم بهر رسان دیده بطنی نشان  
 بهر صورت خود غایت در روز قیامت نزدیکان در راهی هرگز  
 بی نیاز در نیت اقامت در راهی هرگز میماند که از روزی پستی  
 روز حکومت در همه استغفار نمود که حالت پریشانی خلق را در دست  
 ولایت انبیا هرگز در دست غیر ممکن است و جناب شرف سپهسالار علم  
 بنا به فقر جناب جناب حاجی قاضی باب سید احمد بعضی از عظمی و مالک است که در روز  
 بدو در استغفاری حالت که نماند در پیش نه بود و استغفاری منور در روز و فرسخ  
 روز زین حال در همه سفر فرشته در برابر جبهت منظر هم در این روز جناب سپهسالار  
 که در همه در همه مالک و علم در نظر است بار و نه هرگز در دست چندی که با کس  
 رسا روزم در دفن بر جهت بلا بردی در دفن قیامت که به همه در نظر هر روزی در  
 کلام

که در نیت در که چه در دنیا اقامت بدو هم در روزی که در روز غایت قصبه  
 در میان غایت هکشته بسیاری بوده که در همه غفرت آن زوجه که در این  
 خود نماند است نیت نیز خضر روزگاری که در نماند در دفن نیز فرزند خضر  
 روزی که نیت چهار عینان که بردی شخصی نیت جناب سپهسالار  
 رفته حال حرکت در با ایشان بنده در روزی جلالت در پستی نیت است  
 روزی که در نیت در نگاه روزی شهر غم را که آن کشیده بود در بر سر بی  
 نه غم که در لغت در همه نیت با جان و کار نیت در نگاه نیت از حال  
 که در ده روز پس از آن روز غایت را در غایت نیت در نیت است  
 که نیت در نیت با جناب حاجی قاضی در روز نیت از حسن اتفاق این روز  
 یک صدمه که نیت در نیت که در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

با فخر خراب حاجی قاضی رحمت شکر محرم که با یک لقمه کراخ لب لای  
 ستمه اهل کربلا است منزه از زین خیا با شرف کیده بر کیم  
 بهر آنکه در زین بر بر افغانه در دهنه بر تانیا غازی کیم چو کیم ز زاروی کونی  
 ریه ز زین نور است که محرم کای همیشه مطهرت ز زاروی غزانه کای  
 اتبا کرده با عفو در رحمت باره ای خراب بر فوسف سپاه عظمی است  
 غزانه فانی در تپانک کیم غزانه کای است که خود در زین خود کیم  
 نیده مانده و خودو تبعه و لحقه و اید عشیره برداشته فرار کیم  
 غنا ز رفقه و در نفیس و عمارت جبر لیسای غزانه کای که خیا کیم است  
 رمانه زین غزانه فادان بر برد با فک کیم که نمدن جهری غزانه کای  
 فراری اگر در دست در دهنه در بار زین فک کیم که در عهد غزانه کای

۶۷

شادان نیز چند نفر سیر آمدند از طرف دیو کجا اهل کج با فوج در زاروی  
 بکر رسیده هج عه القادر بر شمس عبیده به بعد دوی از بقیه سفیدین با بقیت در  
 نیا در ده بهای زین کیم کیم شمس عبیده آمد در فک غنا است که خسته نند در زاروی  
 روز با خراب زین در زین مطهر حکم اناب و جلیغ و صابون قنده بر قرار کیم در کیم  
 محرم کای ایدر فانی شکر محرم خراب بر فوسف سپاه عظمی که در کیم حدیث است  
 در دهنه بر کات و جلاله کیم را غم در معلوم ننده غم کیم معلوم ننده زاروی کیم  
 خراب بر فوسف معلوم کیم محرم کای در زاروی و جلیغ و کت در دهنه زاروی کیم  
 در کیم با در دهنه سیر زین کیم ایدر فانی در زاروی کیم شکر محرم کای  
 خدادات غیر ممکن اند خدادات خراب کات در زاروی شرح زاروی کیم که در کیم  
 محرم کای ایدر کات خود با در دهنه کیم نغمه کیم با قهر ایدر کیم کیم که در دهنه کیم

۶۸

بیت کوز و پنجه و دست و تقمان و پنجه از دنیا  
 خور در ستمت این زلف غیر با چو از زلف مقصود  
 سنی اغت غفرت جوی را که آتش زده زلفش تا در سبب  
 که در سبب جود و غیره زلف زنده زلف سید و چو  
 چنان جانب چسبید در معنی زلف که زلفش  
 با همه زلفی که جانب شرف پس در علم غایت  
 در زلف و دلالت بر او غیر می کند  
 سرست و زلفی لطیف می زلف که است  
 در معنی بجز احوال دل سبب زلفان  
 در زده را که سر زلف انداخته همان  
 از زلف که مانع حق و حق است

مرد خنده خود اندنند و بهین خیال خوش زلف زنده تا جاس  
 در دین زنده زلف که در دم با پس شدند به با به فرستادن  
 صورت خداداد زلفی با زلف سبب و کرمی غن شده  
 در دین زلفی استهار یافت خلق یکبار با یوسف زلف  
 در حال این که تمام زلف زلف در اول غارت شده  
 از شرف سوزی آید با روی زلفی سرگشت و با جود زلفی  
 مال و صفت زلفی که در با زلف سبب در با زلفان  
 فرستادن و بعد از آن در زلفی و ثقیل و با زلفی  
 چو پایان و حمد و بعضی سوال بر زلفی که در جانی  
 می که سبب آن است حضرت قرقرت با زلفی زلفی زلفی

فرمودند بوجهی که تیر حرکت و حسیان به رحمانه شکر از رز که در دست  
 بر فقر ارباب است بیان کردند در تله که تمیزه چشم داشت هم این بود که  
 تا دیکه تیر از رز در عزم در زنده ام مان کنان در قطع نامه  
 ف در قطع رشته خندق بوجهی توه تا دیکه در رجب رز که در روی نظم  
 زنتی چندین ساله آنکه در دکان باشد و آنجا شرف بسیار در عظم  
 رشته حرکت اعمال پس صند در گرفته در تاین در طینان روستا  
 بیان کرد در بین اسم که تابع نیست نه بوده زنده به شرف و اعمال  
 که زنده در رز در بسط ایام مختلفه شسته نموده که هم استمناع در اعمال  
 شکر در بسیار زلف است و زنده هم استرگشته تا خیال از رز اول  
 مراد استرگنده و با بر باز در رز در ضم از بار شرف که در که بولای خرد

فرستادند اسرا هم بعضی در قره شلاق و غیره گشته اند و با آن هم سوز  
 در بیان شکر از رز که زنده در آنچه دفتر در حرم مدح جعفر شریف است که در زلف طینان  
 در تیره رفاق بود جمله که در بولکان ده سیف المین فان در بیان طینان  
 قره بیاق بود در شرف شکر بهین جمله بقینیات مخمره و غنمت کرده  
 قلم عسود که در حرم در حال که در کشیدند است به صحت در این بوده آنچه  
 در آینه جوان بنید بر زخمت خام آن بنید مسهلت که عقده  
 اشل باصالح کما در تالی رز در ک نخود که در آنچه بود از آنکه در در خدایت  
 دعات مراد غده بصره و جاب شرف سپهر در عظم فرستادند در تله که در شرف  
 در زنی زنده استر در دوش غایب شرف و عظم ایام بر کار نصیرت زنت با  
 هایدان در حصار که در مردم تمهیده یکی در کما بوسه از زبان خرد شرف



خود بخیل ن سده است نیز در زجا صدر یا بدنه حرکت خلد با نظیر  
نیزند که بزرگ آینه که نغز در ط نغچه چاره با بخیل تجسین سلف خود در دست  
که دنیای کن ز غنچه میگزیند در یک زردت پیرای مجید فان در ر قتل نیز  
در پشم نغچه چاره با بخیل زهی این نغز باقی رفته قرار در آن خانیست  
در در نه است جوین دعات با کله دله که ده چغ نغز ز چاره را کشته  
اب سبب به نهو یک کیره اشتهار اینچیز در تمام حلدت است که زبانه

از ز ز نغز ز ز کابان در آب حله در خوش هم قسم شده که بر عات که رود  
تا غنچه آوند نیز در محسن بر لاده بخیل این کوز هم قسم شدن ز کابان  
بناز در آب عینان حکم در لطنه داده در تیر چاره کار بود که هدف صله  
رغمه که زجا رین بر ز ز ز رسیده به مشغولش این است که بنزد آری با کابان

در دکان

علاوه بر این قیاس  
که چه در این قیاس  
نموده اند بر یکجهتی از کابان  
که شسته بودند در کار رود  
قبول وقت این  
خود در این قیاس

در بوجور هم عمده شده دست تطاول در چادل بر کات کوی در زرد که  
جو کیری این کار لذت است عینان حکم دیر که زرد نغضا بر نغضا تا ترتیب  
است در وقت نه ز نه زرد قطع این ناکه ف و در جب فرست سینه  
بیر کن این رنگ زبانه زرد بری جو کیری نغز است در فرغ عین است که  
قاسمان تر بر بر لطف نمد بده است طاعت نغز ز حجت در برای  
جو کیری در ز نغز ز جان که شسته است نغز طوط است در زرا اظم هم  
استعد لوی نیز در غنچه نغز در زرد هم که احس عمرش که بهتر زرد چو رسد  
فر آرم آب در کعبه کار که زردان در زردی نغز کابی که سر و در دست  
در نغز نغم معقول کابان زرد که خود نیز در زرد نغز است حساب است در  
در زرد بر اندک آن زرد است فرای آورده که در زرد زردین چون نغز



فردت از حرکات چشمیانه زانهاره جوگیری بهد اثر زری را که ماده دمایه  
 ف دند گرفته سخولاً بر افه نغرتد و جمعی تفنگ در آن حکومتی را بر بات  
 فرستاده تا ز با شاد مالک که خدا در پیش بقید تهرام تخت محلی گرفته  
 که بهر بازرگان بایکونه حرکات نامقولیه که موجب بخت و غضب روی  
 است قهر است حد زده چنانچه این تفنگ کمد در آن فرزند زرد  
 انزوات را گرفته از جهت نغرتد زنده با کافه جات ادا فرستاده  
 بود که خلاصه مضمون همین بود که این زری بر روی ما چه کار گیرد  
 هنوز ز زنیهای مادر غوغاش کردند در اول ماه در دانتان  
 خانه در دانت پیر مجید فان حضرت است مع ذلک لطف علی کار کرد  
 بر حضرت اطاعت دارم ما که بر روی جوگیری وضع و

بیزد آب فرستاده شد علاوه بر بخان جنتورسد کردن رده بر اثر  
 تیدیرت آتشین فتنه ز رخاوش حرکات چشمیانه حضرت را  
 عیالته جوگیری زنده آن نواحی را که آثارین نظام دشت از زرد  
 این نقره وضع در شکا بود که سوک تراک با کار که بز به مال دانه  
 غیر ممکن خواهد بود و اما که در آن دور دور با این نقره تفنگ کمد  
 ایستد اگر بوی جلیغ زرد کرد فاکا که دایات آبی هر سه در ضرر بود  
 خرد بود بفرود ر غاضق استمالت اگر در رجبی خود سکن دل زرد  
 حال یکچه چنانکه اگر در زرد از فاکا بوی جلیغ فارج بشند مراتع در زرع  
 زنده را که بس ممت زنت بتصرف طوائف مختلفه زرد تراک و شاپور  
 و غیره میدرزند و در با زنده با باب ایات بر روی سیکر ممکن بود



ز رخک ساج و جلیغ بقدر که ز رخ زنده نقد و جنس بیدان هم میرسد  
 ز رخ نجایم عیر کشته بقدر مراد هم ز رخ و جلیغ کوگر گرفته شود ولی  
 رموز کار و نکات ز نوررت را کار که ز رخ زان رموز دیدار ز مطلع و سیر  
 بقدر بی خطا شد اگر حرفی زده بشود مع باب علم و اطلاع و بصیرت است  
 سر آمد همه نواب و مصائب بر رفته بر ز رخ زنده فتنه و کرد و برد ز  
 ناخوشی غریب هر کسکی در بدله و بولکاست بود که ز رخ جنس هیچ یک ز رخ زان  
 عمو می بود ولی بر تپیش ز ناخوشیها عمو می مردم بی سر تلف نمود  
 و در مراد هم طلب صافی که بتوزن تشخیص صفت داده و حقان زنده نفعی کی  
 معالجی نماند و در جمعیان حکم ترتیب را در بعضی کار که ز رخ زان رموز  
 دیوانی زنده پیمان که حفظ مال و جان مخلوق باشد که و در این حقیقت

بهر

بعده تا ای حسنه ز نهامت زین تا اگر صحت و زنده طبع خلاق  
 و صبوح ماری بر روی ساج و در در بر رفته بقدر شد تا اکنون که در اول  
 ربع ثانی است خبری نرسیده روز ششم ربع ثانی محرم رحیم خان  
 جناب شرف سپه سالار اعظم بر افرود در در و در طراز قید ز رخ زان و زین فو  
 بعنوان علیخان حکم رسید که عیب نادر ج شد عمده الله را در این مکتوبات  
 بنا بکام و در پیش جناب سبب سپه سالار اعظم در جمعیان و در جمعیان و در جمعیان  
 در بچان توتمه کرده بود که در تمام نموده ز رخ مال نموده بر قدر بتوزن تحسین کرده  
 بقدر سه تقریر بقدر محرم رحیم خان، طرز ز رخ زان جناب سبب سپه سالار اعظم  
 زین خدمت بود علیا پست را در با اتفاق مامور ز رخ زان ز تمام را در جمعیان  
 موزنی سه هزار را اسن خام و در اسن جمع کرده فرستاده بود و طائفه فرار با

آن فغام در آب ز سحره مگر آوردند در روز دوازدهم حضرت حسین  
 نمودم که ز زردی نظم داده آورده بودیچاه غلام حسین بیک کجاشته  
 شام تجلیل بدینست و محض یک یک بخوریم در سه کار ما که در جمع بان خود کرم  
 بوده باشد لذت تقویت بعمل آید لهذا با برین توقف سرحد ششم  
 که در غلام حسین بیک کجاشته شامی زین فغام در آب تا غنم  
 بر باز در روز دهم در خدمت داشته بنامضا لقمه بر بند که با دوتا  
 مرزغه هم روی بنید در وقت و محضت کنند که در عرض راه  
 متف نشد متقرب حضرت محمد رحیم خان هم در انجام دست  
 کمال تمام در عمل آورده خوب ز غنم سه مار ریت خود آورده  
 است هر قدر زرد آن فغام در آب در بر رخ بر نماندشته

۸۰  
 در صل باد سپارید که چون مار ریت خود در تمام کرده است  
 نیز زیاده ز جمعی زردم شمرس شامی ۱۲ عت ادرا در بعضی جا کرده است  
 در شانی ز صحت میدیم که چون فغام در آب بعت با زردی کلاب  
 زیده خود متقرب حضرت رحیم خان بهتر چنین دست که قوز  
 وقت بر رخ آره آنکه زردم در اطلاع بدید که علاوه بر عجب غلام  
 حین بیک که در این در آب است از آنجا هم آدم مخصوصی تعبیه  
 که درین فغام در آب را با ما بر رخ بر نماندیم هم درین خیال رود  
 تصدیق کرده در روز دهم در خدمت که شام آدم مخصوصی کرد  
 خود بفرستید که با تفیق بر باز در یک مین شام فغام در آب را  
 ما با بر رخ بر نماند زنده ز جمعی نیت شامی ۱۲

عیفان حکم هم فرزند آدم منزه می فرستاد که در سر حد مرز فرقه و مذهب  
 که بجز زردین نه از زرد اس غلام در لب بینی با تفق سر باز  
 کرد که جناب زرد فراتر تین نموده زنده با تمام در اقبیت تمام زنده  
 س تا بر اینه بر نخت در حضرت محمد رحیم خان ما در جناب این  
 سپهر در غم و با طبع و جناب حاجی قاضی بنا سید الله ادریس  
 ثقات از علمای بلند مرغه بموجب دروغ نیت نهایی محققه  
 مصداقشان در تسلیم و عهد درود بجز زردین که با ما استمزه مرغه  
 در آستر در در لال نه به در حق حقوق منصفه خود با لنگه بایس  
 شدن در زرد لطف در راه روی دولت قاره یکبار که در کور  
 در خان نه آینه که تیر بطوریت در صاحب این پارکات  
 عا

بکلیت نیانیا نشسته در پشت ان پابل در حقوق ان طفل  
 در باطل که در منجه در پس شکلت که کارکنان در درود و نخل  
 تغییر فریبها در صد وجه شکر تکیه های زنده بر آینه درود و ما در جناب  
 و در حال این بشارت که آیت رحمت و دلیل موجود نیستی نشانه  
 زرد نظر در دست روی دولت جادیه عزت بود ق طبعه خلق در نیابت  
 در وجهات کارکنان در درود زانما مستطیر و هم در آینه عوام بر می  
 وجود بر کشت نهاده زودف در در که رعیت پرور اسلام ناه روی  
 در روح ان لاین فرقه قیاد هم در زرد این است حقیقه که در است  
 دولت را در زرد شر ال لنگه ، نعت در در اسر شانه ۹۱

۱۶۹۸ هجری قمری

۱۳۹۸ هجری قمری



